

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۴، ش ۲ (پیاپی ۳۴)، تابستان ۱۴۰۲

صص: ۷۵-۸۵

شاپا: ۲۲۵۱-۸۴۸۷

بازتاب نمادین داستان یوسف (ع) در غزلیات شمس

مریم رئیسی باغ شهبازی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران
دکتر عطا محمد رادمنش (نویسنده‌ی مسئول)

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران

دکتر قربانعلی ابراهیمی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران

چکیده

داستان یوسف، داستان عشق و دل‌دادگی یعقوب نبی و زلیخا به یوسف است، که یکی عشق به فرزند دارد و در فراق او به سپیدی چشم دچار می‌شود و دیگری عشق به برده زر خریده خود دارد و کارش به رسوایی و فقر می‌کشد. داستانی جذاب و پر از شور و هیجان، پر از تفکر و اندیشه، پر از حکمت‌های زیبای الهی و بیان قدرت عشق در داستان یوسف هوید است و بی‌دلیل نیست که خداوند در قرآن از آن به عنوان «احسن القصص» نام برده است. در این پژوهش که بررسی شخصیت حضرت یوسف در غزلیات شمس که به صورت رمزی و نمادین از آن استفاده کرده است می‌پردازیم. ابتدا به تقسیم بندی شخصیت‌های آن و سپس به بررسی نمادین آنان که مولانا از شخصیت یوسف چه نمادی مدنظر داشته را تحلیل و بررسی می‌کنیم. مهم‌ترین نتیجه پژوهش حاضر نیز در این نکته است که مولانا تمام نکات زندگی حضرت یوسف را در نهایت استادی و به صورت نمادی بازگو کرده است.

واژگان کلیدی: یوسف (ع)، نماد و رمز، غزلیات شمس، مولانا، یعقوب، زلیخا

Email: m.raisi20178@gmail.com

ata.radmansh1398@gmail.com

bagheri@ltr.ui.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۹/۱۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۲/۳۰

۱- مقدمه

داستان حضرت یوسف (ع) که در قرآن به نام «احسن القصص» از آن یاد کرده است. «نحن نَقصُّ علیکَ احسنَ القصصِ بما اوحینا الیکَ هذا القرآنَ وان کنتَ مِن قبله لمن الغافلین (۱۱۱/۳)» «ما با وحی این قرآن به تو، بهترین قصه را با بهترین شیوه داستان سرایی بر تو می‌خوانیم، و حقیقت این است که تو پیش از این از بی‌خبران (از این داستان) بودی.» اغلب عرفا این قصه را از آن بابت که قصه عشق است احسن القصص دانسته‌اند (همدانی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۳۰). از دیرباز به عنوان داستانی شورانگیز که در ذهن و اندیشه همه شاعران و سخنوران از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار بوده است؛ کمتر شاعر و ادیب و سخنوری است که در اشعار و سخنان خود به آن اشاره نکرده و نکات و ظرایف داستان را موضوع شعر و اثر خود قرار نداده باشد.

مولانا جلال‌الدین بلخی شاعر عارف نیز از این مورد مستثنی نیست. بهره‌گیری مولانا از داستان یوسف را می‌توان گفت که به نوعی متفاوت از بقیه است و آن استفاده نمادین و رمزی از داستان است. مولانا به تمام جنبه‌های داستان توجه داشته و از تمام نکات داستان حضرت یوسف به عنوان رمز و نماد استفاده جسته است. بطور مثال یوسف را به عنوان رمز نفس ناطقه و روح و دل می‌داند.

فهرست آماری از میزان کاربرد تلمیح داستان یوسف را مؤلف داستان پیامبران در کلیات شمس بدین قرار آورده است «دیوان عنصری دو بار، منوچهری سه بار، قطران تبریزی نوزده بار، مسعود سعد سلمان پنج بار، انوری دو بار، سوزنی سمرقند، خاقانی، سعدی، حافظ عطار، سنایی و دیگران نیز از زوایای گوناگون زندگی یوسف و زلیخا بهره‌مند شده‌اند» (ر.ک. پیشگفتار کتاب داستان پیامبران در کلیات شمس پورنامداریان، ۱۳۶۴). در تاریخ ادبیات در ایران در مورد شور انگیزی داستان حضرت یوسف آمده است: «شور انگیزی داستان مذکور در روایت‌های متفاوتی که در افواه و متون آمده، به حدی فراگیر شده است که تا سالها برخی از محققان تاریخ و آثار ادبی مدعی بودند که داستان یوسف و زلیخای منظوم که به وزن شاهنامه سروده شده از آن فردوسی است. با وجودی که امروز این ادعا رد شده است اما از نفوذ و القاء و تاثیر داستان مذکور خبر می‌دهد» (صفا: ۱۳۵۱، ۴۸۰).

مولانا به دلیل استغراق «در مباحث عشق الهی و اندیشه‌های مربوط به قرآن و حدیث و احوال اولیا و پیغمبران به وفور از آیات و احادیث و داستان‌های پیغمبران در اشعار خویش استفاده کرده است» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۲۰) و گاه برخی از این آیات و احادیث را شرح و تفسیر و یا حتی تاویل کرده است. عبد‌الکریم سروش در کتاب قصه‌ارباب معرفت

می‌گوید: «حضور آیات واحادیث در مثنوی و غزلیات شمس نسبت به سایر کتاب‌های عرفانی بسامد بسار بالایی دارد و همین امر باعث شده است که برخی از صاحب‌نظران مثنوی را «قرآن پهلوی» و «تفسیر ملا جلال» بدانند» (سروش، ۱۳۷۶: ۲۷۶).

اهداف پژوهش

انگیزه اصلی پژوهش این است که با توجه به متون عرفانی و تفاسیر فراونی که از سوره‌ی یوسف هست، بتوان نکات عرفانی و نمادین آن را در غزلیات شمس مشخص کرد. بنابراین مهم‌ترین اهداف پژوهش این است که با تحلیل شخصیت حضرت یوسف در کلیات شمس نکات رمزی و نمادین آن را بیان کنیم.

روش پژوهش

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و با تحلیل شواهد درون متنی انجام شده است. اطلاعات و داده‌های پژوهش با مراجعه به کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات نوشته شده در این زمینه گردآوری شده است. روش کار به این صورت است که اشعار مربوط به هر شخصیت را آورده‌ایم و سپس با تحلیل هر بیت نکات عرفانی و رمزی آن را بررسی کرده‌ایم.

پرسش‌های پژوهش

داستان حضرت یوسف از نظر مولانا رمزی است؟

مولانا به کدام جنبه از شخصیت یوسف بیشتر توجه کرده است؟

فرضیه‌های پژوهش:

مولانا به تمام جنبه‌های داستان حضرت یوسف به صورت رمزی و نمادین توجه داشته است.

مولانا به زیبایی و گذشت یوسف توجه بیشتری دارد.

پیشینه پژوهش

در مورد داستان حضرت یوسف کتاب‌ها و مقالات و پایان‌نامه‌های زیادی نوشته شده است. در اینجا برای نمونه به مقالاتی که در این زمینه نگارش شده می‌پردازیم. «بازتاب قرآن وحدیث در آثار مولانا» نوشته دکتر غلامحسین شریفی ولدانی که در مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۸۱ به چاپ رسیده است. در این مقاله اشکال کاربرد آیات و روایات را در آثار جلال الدین بررسی کرده است.

مقاله فاطمه بقایی با عنوان «بررسی بازتاب داستان قرآنی یوسف (ع) در دیوان صائب تبریزی» در این مقاله به بررسی بازتاب زوایای مختلف این داستان قرآنی در شعر صائب

می پردازد. همچنین مضامین عرفانی که شاعر با کمک داستان یوسف خلق نموده است. «مضامین داستان قرآنی حضرت یوسف (ع) در شعر معاصر» نوشته نعمت اله ایران زاده در فصلنامه متن پژوهی ادبی سال ۱۳۸۹. نویسنده به شگردهای بدیعی تلمیح و عناصر داستانی چاه، زندان، عشق و پیرهن و... در داستان حضرت یوسف (ع) می پردازد. یوسف در شعر معاصر نماد پاکی، محبوب غائب و حضرت حجت (عج) است.

مقاله دیگری با عنوان «رویکرد عرفانی به داستان حضرت یوسف در تفسیر عرفانی» از خلیل بروجنی در نشریه عرفانی (علوم انسانی الزهرا) در زمستان ۸۹. که در این پژوهش، سوره یوسف در ده تفسیر عرفانی، از نظر روش رویکرد عرفانی وسیر تطور نگاه عرفانی به داستان یوسف بررسی شده است. مفسران در تفسیرهای عرفانی این سوره به هردو جنبه عرفان نظری و عملی در داستان یوسف نظر داشته اند.

همه این مقالات به بازتاب و تلمیحات مربوط به داستان حضرت یوسف (ع) پرداخته‌اند و یا به تفسیر عرفانی آن هم در متون عرفانی توجه داشته اند. مقاله ای که مختص به نماد و رمز در غزلیات شمس باشد با توجه به این که اشعار مولانا در غزلیات شمس همه عرفانی، رمز گونه و نمادین است توجهی نشده است. و ما به این مبحث یعنی نمادین بودن داستان حضرت یوسف می پردازیم.

۲- بحث و بررسی

شخصیت ها

خوش نامی و پاکی یوسف

یوسف در اشعار شاعران پارسی نماد معشوق خوشنام و خوش آوازه و نماد معشوقی زیبا رو که از عاشق دور افتاده است. در بسیاری از متون تفسیری آمده که جمال یوسف ابتدا از آن آدم بود که چون لغزید از او گرفتند و به یوسف دادند (ر.ک. رازی، ۱۳۹۸ق، ج ۵: ۳۴۴). یوسف در اشعار مولانا نمادی از گمشده مولاناست. در ابیات زیر به پاکی حضرت یوسف اشاره دارد. تعبیر متعددی از یوسف در تفاسیر آمده؛ یوسف به دل و زلیخا به نفس تعبیر شده است. مولانا ترکیباتی چون «یوسف خوبی» یا «یوسف جان» و «یوسف زیبایی» و نظایر آن را به کار برده است. ابن عربی در تفسیر سوره یوسف که تفسیری عرفانی و رمزی است نوشته: «یوسف به تعبیری روشن تر قلب مستعدی است که در غایت حسن است و مورد عنایت خاص یعقوب عقل قرار گرفته و به همین دلیل، برادران که مجموعه حواس ده گانه ظاهری و باطنی و غضب و شهوت هستند، بر او حسد برده و کمر به قتل او بسته اند» (ابن عربی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۵۹). بر اساس عقاید عرفانی تفسیر

کشف الارواح، «یوسف نماد سالک طریقت است» در این تفسیر «سیر و سلوک عارفانه‌ای تصویر شده است که همه شخصیت‌های آن مراحل مختلف سیر الی‌الله را در حد ظرفیت درونی خود طی کرده‌اند» (پیر جمالی اردستانی، ۱۳۸۷: ۱۹-۱۲).

ای یوسف خوش نام ما، خوش می‌روی بر بام ما

ای در شکسته جام ما، ای بر دریده دام ما

(مولوی، ۱۳۷۵ غ: ۲:۴)

ای یوسف خوش نام ما، خوش می‌روی بر بام ما «انا فتحنا» الصلا بازا زبام از در در (غ: ۱۸)

خوش می‌روی بر رای ما، خوش می‌گشایی پای ما

خوش می‌بری کف‌های ما، ای یوسف زیبایی ما

(غ: ۱۲:۳۱)

ای خواجه نمی‌بینی این روز قیامت را این یوسف خوبی را این خوش قد و قامت را (غ: ۲۵:۷۵)

از زمزمه یوسف یعقوب به رقص آمد وان یوسف شیرین لب پاکوبد، پا کوبد (غ: ۱۸۹:۶۲۴)

وجود شمس تبریزی در زندگی مولانا باعث بوجود آمدن تغییرات بسیار زیادی شد از جمله همین مجلس رقص و سماع که تا قبل از آشنایی با شمس چنین مجلسی را مولانای خطیب برگزار نمی‌کرد.

این عشق اگرچه او پاک است ز هر صورت در عشق پدید آید هر یوسف زیبایی (غ: ۷۹۱:۲۶۱۴)

همانطور که گفته شد مولانا یوسف را رمز و نماد پاکی و زیبایی و حتی نماد جان می‌داند. در غزلیات مولانا می‌شود یوسف را شمس تعبیر کرد. مولانا شمس را آینه وجود خدا می‌دانست.

یعقوب

داستان یوسف و یعقوب بی‌شبهت به داستان مولا و شمس نیست. توجه زیاد از حد مولانا به شمس باعث حسد اطرافیان شد و در نتیجه باعث فراق دوری مولانا از شمس. یعقوب در داستان یوسف، نماد پیر صاحب‌نظری است که نظر ویژه‌ای به سالک خود (یوسف) دارد تا بر اثر آن سالک گام به گام سیروسلوک خود را طی کند. همین توجه ویژه به یوسف و دوست داشتن بیش از حد هم برای یعقوب و هم برای یوسف در دسر ساز

گشت؛ زیرا هم باعث غیرت الهی شد و هم رشک برادران. « غیرت بر محبوب بر تعلق با غیر، بی‌شک قطع تعلق او کند از غیر و آن غیر عبارت است از هر چه موجب سکون باطن و قرار دل محب گردد از دنیا و آخرت و ما فیهما » (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۲۳: ۴۱۵). از همین روست که گفته‌اند « الحق غیورٌ من غیرته و انه لم يجعل الله الی طریقاً سواه » (عین‌القضات، ۱۳۸۶: ۳۱۶).

در برخی از تفاسیر، علاقه یعقوب به یوسف، نه به خاطر رابطه پدر - فرزندی بین آنان، بلکه به آن دلیل است که یوسف برای یعقوب آینه و تجلی‌گاه معبود یگانه است. عرفا یعقوب را از این بابت معذور داشته‌اند « از بهر آنکه میل وی به یوسف، نه به عین یوسف بود و لکن یوسف وی را آینه بود اندر جمال یوسف، لطف حق نظاره کردی » (مستملی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۳۲). در معارف بهاء ولد، بر مرتبه‌ی آینگی یوسف تاکید شده است: « آخر یعقوب چون راه روح وحی در مشاهده ی یوسف نوش می‌کرد، بر فراق او چگونه گریان نباشد: گفت ای دیده سپید شو. چه روشنایی برفت، رشکم آید که در جهان نگرم بی جانان » (سلطان‌العلماء، ۱۳۳۳: ۲۹۵). در پایان یوسف به برادران می‌گوید پیراهنش را بر دیدگان یعقوب بیندازد تا بینا شود؛ « زیرا پیراهن نمادی از اتصال به نور واقعی و فطری است و با اتصال به این نور که از جنس خودش است، چشمان یعقوب بینا می‌شود. پس از توبه برادران و بازگشت آن‌ها به سوی عقل، یوسف می‌خواهد همگی به سوی او، یعنی سرزمین مصر و عالم معنا برگردند تا انوار به هم بپیوندند » (ابن عربی، ۱۳۶۸: ۳۲۱-۳۲۲). با توجه به مطالب بیان شده مولانا یوسف را نمادی از جان بخشی می‌داند. یعقوب را از کثرت گریه چون ابر میدانند که بخاطر گریه زیاد رورها جاری شده است. یعقوب نمادی از حزن و اندوه که چاره‌ی کار فقط صبر است. یعقوب که با بوی پیراهن یوسف بینا می‌شود می‌گوید اصل این بو که باعث بینایی شده از یوسف نیست بلکه تجلی نور حق است که باعث شفای یعقوب شد.

ای یوسف آخر سوی این یعقوب نابینا بیا
ای عیسی پنهان شده بر طارم مینا بیا
(غ: ۱۶: ۶)

این ابر چون یعقوب، من وان گل چو یوسف در چمن

بشکفته رود یوسفان از اشک افشاران ما

(غ: ۲۴: ۱۱)

چراست و اسفا گوی زانک یعقوب است
زیوسف کش مه روی خویش گشته جدا

(غ: ۲۶: ۷۲)

صد هزاران دل یعقوب حزین زنده بدوست
کروفرّ شرف یوسف کنعان رسدش
(غ ۱۲۵۰:۳۸۰)

یعقوب نمادی از مشتاقان به حق است و یوسف کنعان نمادی از حق. همچنین یعقوب نماد مولانا و یوسف نماد شمس تبریزی است.
منم یعقوب و او یوسف که چشمم روشن از بویش

اگر چه اصل این بو را نمیدانم
نمیدانم
(غ ۱۴۳:۴۴۱)

ز هر طرف بجهد بی قرار یعقوب
که بوی پیرهن یوسفی بیافت مشام
(غ ۱۷۳۴:۵۲۴)

زهی بازار زرکوبان زهی اسرار یعقوبان
که جان یوسف از عشقش برآرد شور یعقوبی
(غ ۲۵۱۵:۷۶۱)

از دیار مصر مر یعقوب را
ریح یوسف شد سوی کنعان بلی
(غ ۲۸۹۶:۸۷۶)

این رایحه وبوی حق است که یعقوب ها را به سمت خود جذب میکند.

ز صد ساله راهم رساند دوایی
چو یعقوب و قتم، یقین بوی یوسف
(غ ۳۱۲۰:۹۴۷)

زلیخا

ماجرای یوسف و زلیخا (آیات بیست و یک الی سی و چهار) تأکید قشیری بر عفت و پاکدامنی یوسف است. و معتقد است « خداوند آن در را برای یوسف بازکرد » (قشیری، ۲۰۰۰م: ۱۷۸/۲). « گرچه لباس دنیوی یوسف پاره شد، چون لباس تقوای او پاک بود، به او ضرر نرسید » (همان، ۱۸۰/۲).

قشیری بر این باور است که: « محبت زلیخا به یوسف در حد کمال بود؛ زیرا با این که یوسف در خانه زلیخا بود، چندان تغییری در او (زلیخا) پدید نیامد. اما زنان مصر که نسبت به یوسف در مرحله ابتدایی بودند، با دیدن او دست خود را بردند؛ زیرا تغییر، صفت اهل ابتدا است » (همان، ۱۸۴/۲).

عشق زلیخا ابتدا بر یوسف آمد سال ها
شد آخر آن عشق خدا می کرد بر یوسف قفا
(غ ۲۷:۱۰)

چه داند دام بیچاره فریب مرغ آواره
چه داند یوسف مصری غم و درد زلیخا را

چه داند دام بیچاره فریب مرغ آواره چه داند یوسف مصری نتیجه‌ی شورو غوغا را
(غ ۲۱:۶۱)

چون زلیخا زغم شدم من پیر کرد یوسف دعا جوانم کرد
(غ ۲۹۴:۹۷۱)

زلیخا نماد عاشق (مولانا) است که یوسف در پیری او را بواسطه‌ی دعا جوان کرد، یوسف نماد شمس و دیدن دوباره شمس بعد از غیبت او که باعث خوشحالی و جوانی دوباره مولانا شده است.

افغان زیوسفی که زلیخاش در مزاد با تنگهای لعل خریدن گرفت باز
(غ ۳۶۴:۱۱۹۸)

آن حسن که در خواب همی جست زلیخا ای یوسف ایام به صد ره به از آنی
(غ ۷۹۳:۲۶۲۴)

این بیت را مفسران به خوابی نسبت می دهند که: «زلیخا خواب می بیند عاشق مردی خوب رو می شود. زلیخا وقتی یوسف را می بیند، در می یابد که این همان مرد است؛ ولی عشقش را پنهان می کند» (حقی برو سوی، ۱۱۷ق : ۲۳۶/۴). مفسر یوسف را نماد حسن و زلیخا را نماد عشق می داند. مولوی به این جنبه از داستان نیز توجه داشته است. صد پیر دو صد ساله ازین یوسف خوش دم مانند زلیخا شده در عشق جوانی
(غ ۷۹۸:۲۶۳۴)

یوسف و زنان مصر (خاتونان) (عزت یوسف)

زلیخا پس از ناکامی‌های اولیه و در پی گرفتن ملامت‌هایی از سوی زنان اعیان مصر، درصدد برمی‌آید که عظمت عشقش را به دیگران ثابت کند و در این راه، از هیچ کوششی فروگذار ننماید؛ برای همین مجالس بزم می‌آراید و زنان مصر را با آن فرا می‌خواند تا یوسف را بر آنان جلوه دهد. آنگاه که یوسف بر زنان ظاهر می شود مدهوش می‌شوند و زمانی هوشیار می‌گردند که یوسف از مجلس رفته است. زلیخا در عرفان تمثیل تن و دنیاست، ترنج هم که نقشه‌ی زلیخا بود گاه تمثیل تعلقات و شهوت دنیاست و برخی از عرفا مانند سهروردی عکس العمل زنان را «نشانه‌ی ادب مرید» می دانسته‌اند (سهروردی، ۱۳۶۳ : ۱۷۱).

این عزت یوسف و پایدار نبودن دیدار او را می‌توان به دنیا و عمر تعبیر کرد: «آن زنان که به دیدار یوسف مشغول شدند و به جمال او مغرور شدند... در نظاره او واله شدند، چون به جای بازآمدند، یوسف گذشته بود ... ای کسی که به کسب دنیا مشغول گشته ای ... و به حطام او مغرور گشته ای ... ، نباید که چون از خواب این غفلت درآیی،

عمر گذشته بینی و دنیا بر گذشته بینی « (احمد طوسی، ۲۵۳۶: ۳۶۴).
قرآن مجید از مدهوشی زنان مصر در برابر زیبای یوسف این‌گونه تأویل شده که زلیخا
اهل تمکین و دیگر زنان اهل تلوین بودند: « حقیقت آنست که ایشان مبتدی بودند و
زلیخا منتهی. در ولایت محبت، محب را تحمل مشاهده انوار جمال محبوب نباشد و چون
به نهایت رسد، در مشاهده جمال بی‌شعور نگردد؛ زیرا که محب را درنهایت، قوتی هم
از محبوب حاصل آید که به آن قوت تواند که بار محبت بکشد » (معین‌الدین فراهانی،
۱۳۶۴: ۴۷۴).

قشیری حال زنان را در دیدار با یوسف «با بی‌خویشی عارفان در شهود خداوند قیاس
می‌کند» (قشیری، ۱۳۶۱: ۱۰۸-۱۰۹) و خواجه عبدالله در محبت نامه دست بردن و
در نیافتن زنان را ناشی از «کمال عشق آنان» مد داند (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۵۲:
۱۱۲).

می روی بر رای ما، خوش می‌گشایی پای ما

خوش می‌بری کف‌های ما، ای یوسف زیبای ما

(غ: ۱۲:۳۱)

عشق اگر رخت تو را برد به غارت خوش باش

پیش آن یوسف زیبا کف ببریده خوش است

(غ: ۱۲۷:۴۱۶)

به ساقی درنگر، در مست منگر

به یوسف در نگر، در دست منگر

(غ: ۳۱۵:۱۰۴۴)

یوسف نمادی از وجود خداوند است.

که شرحه شرحه بریدند ساعد چو نگار

زنان مصر چه دیدند بر رخ یوسف

(غ: ۳۴۳:۱۱۳۵)

هریک ترنج و دست بریدن گرفت باز

مستوران مصر ز دیدار یوسفی

(غ: ۳۶۴:۱۱۹۸)

ترنج و دست بیخود می‌بریدم

چو خاتونان مصر از عشق یوسف

(غ: ۴۵۹:۱۵۰۷)

دستی به جان ما بر بنگر چها بریدیم

گر جمال یوسف گر دستها بریدند

(غ: ۵۱۴:۱۷۰۱)

بنما جمال و بستان دل و جان تجارتنی کن

تو چو یوسفی رسیده، همه مصر کف بریده

(غ: ۶۰۳:۱۹۸۶)

چو خاتونان مصری ای شفق تو
چو دیدی یوسفم را کف بریدی
(غ ۲۷۱۹:۸۱۲)

عزیز مصر

عزیز مصر به «روح»، مصر به «مدینه قدس» و زلیخا به «نفس لوامه تعبیه شده است. در این تعبیر، عزیز روح می‌خواسته زلیخای نفس لوامه را با نور وجود خود اتصال و به درجه نفس مطمئنه اعتلا بخشد و با تزکیه و ریاضت، کمالات آن را از قوه به فعل درآورد، اما مقاومت نفس مانع از این شده است. (ابن عربی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۵۹۳۰).

چون یوسف آن عزیز مصریم
هرچند که در مزاد باشیم
(غ ۱۵۵۱:۴۷۱)

۳- نتیجه گیری

یکی از توانمندی‌های مولانا قدرت تصویر سازی زوایای مختلف داستان پیامبران و به‌ویژه داستان زندگی حضرت یوسف است. این هنر تصویر سازی نقش بسزایی در گسترش مفاهیم و مضامین قرآنی دارد. مولانا تمام نکات و زوایای زندگی حضرت یوسف را در نهایت استادی و دقت بازگو کرده است. خلق تصاویر شاعرانه، گستره‌ی ترکیب‌ها، استفاده از رمز و نماد در بیان شخصیت‌ها از ویژگی‌های شعر ی مولانا است. از جنبه‌های بارز مولانا در این داستان تصاویر نمادین است و به نوعی یوسف را می‌توان شمس، زلیخا و یعقوب را خود مولانا تعبیر کرد. در اصل یوسف آینه‌ی تجلی‌گاه معبود یکتاست و یعقوب نماد حزن و اندوه که ویژگی بارز او صبر است. مولانا در دیوان شمس معشوق را یوسف می‌خواند و برادران نماد حسد و نادانی که بی‌شبهت به اطرافیان مولانا و بویژه پسرش علاءالدین نیست که نسبت به شمس بیزار بود. مولانا داستان یوسف را، با کمک استفاده از نماد، برای بیان معانی گوناگون به کار گرفته است.

منابع

- ۱- ابوالفتوح رازی (۱۳۲۰). روح الجنان و روح الجنان. به تصحیح و تحشیه مهدی الهی قمشاهی، تهران. چاپخانه علمی.
- ۲- ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۶۸). تفسیر القرآن کریم، تحقیق و تقدیم دکتر مصطفی غالب، تهران: ناصر خسرو.
- ۳- احمد طوسی (۲۵۳۶ {۱۳۵۶}). جامع الستین و لطائف البساتین. تصحیح محمد روشن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۴- پور نامداریان، تقی (۱۳۶۴). **داستان پیامبران در کلیات شمس**، چ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۵- خواجه عبدالله انصاری (۱۳۵۲). **رسائل**، به اهتمام محمد شیروانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- حقی بروسوی، اسماعیل (۱۱۷ق). **تفسیر روح البیان**، بیروت، دارالفکر
- ۷- رازی، ابوالفتوح (۱۳۹۸ق). **روح الجنان**، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). **سرّنی**، ج ۱، چ سوم، تهران، انتشارات علمی.
- ۹- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶). **قصه ارباب معرفت**، چ چهارم، تهران، انتشارات صراط.
- ۱۰- سهروردی، شیخ شهاب الدین (۱۳۷۳). **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**، تصحیح سید حسین نصر، با مقدمه هنری کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۱- صفا، ذبیح الله (۱۳۵۱). **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ۱۲- عزالدین محمود بن علی کاشانی (۱۳۲۳) **مصباح الهدیه و مفتاح و الکفایه**. تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال الدین همایی، تهران، چاپخانه مجلس.
- ۱۳- عزالدین عین القضاة همدانی (۱۳۸۶). **تمهیدات**، با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران تهران: منوچهری.
- ۱۴- قشیری، ابو القاسم عبدالکریم بن هوازن (۲۰۰۰م). **لطایف الاشارات**، با مقدمه و تحقیق ابراهیم بسیونی. قاهره، دارالکتاب العربی، الطباعه والنشر.
- ۱۵- (۱۳۶۱). **ترجمه رساله قشیریّه**، ترجمه احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، علمی فرهنگی.
- ۱۶- مستملی بخاری، امام ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳). **شرح التعرف لمذهب اهل التصوف**، تصحیح محمد روشن.
- ۱۷- معین الدین فراهی (۱۳۶۴) **حدائق الحقایق**، تصحیح سید جعفر سجادی: تهران امیرکبیر.
- ۱۸- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۳) **کلیات شمس (دیوان کبیر)**، تصحیح محمد حسن فروزانفر، تهران، امیرکبیر.